

بسمه تعالی

جهاد امام حسن^۷ در مقابل عملکرد سیاسی، مذهبی معاویه

مقدمه

پس از رحلت پیامبر^۹، شرایط به گونه‌ای رقم خورد که رسالت و آرمان اصلی دین اسلام در حاشیه قرار گرفت و اختلافات قومی و قبیله‌ای که در دوران پیامبر کمرنگ شده بود دوباره سر بر آورد. با روی کار آمدن عثمان، اوضاع اشرافیگری و دنیا زدی و بروز بدعت‌ها نمود بیشتری پیدا کرد. و باعث روی کار آمدن افرادی شد که از دشمنان سرسخت اسلام بودند، سرازیر شدن غنائم به مرکز خلافت و منصب‌گیری مطرودان پیامبر، اصول و ارزش‌های اسلامی را در حاشیه قرار داد. این امر موجب اعتراض افرادی شد که دغدغه دین داشتند.

امیرالمومنین^۷ پیوسته در دوران خلفا از بیان این مطلب که خلافت، حق اوست خودداری نمی‌کرد، و در عین حال می‌بینیم بعد از کشته شدن عثمان در اثر یک انقلاب خونین علیه او، آنگاه که مردم ریختند به خانه علی و دور او را گرفتند و اصرار فراوان کردند که با او بیعت کنند و وی زمام امور را به دست گیرد، علی علیه السلام امتناع کرد و از پذیرش خلافت کراهت داشت.

و حضرت دلیل این مساله را در نهج البلاغه در خطبه‌ها و نامه‌های متعدد بیان می‌دارد که در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید: «وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي، فَاِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ اَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ اَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ اَلْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ اَلْعُقُولُ، وَ اِنَّ اَلْاَفَاقَ قَدْ اِغَامَتْ وَ اَلْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَ اَعْلَمُوا اَنِّي اِنْ اَجَبْتُكُمْ رَكَبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ.»^۱

امام^۷ در برابر کسانی که دست بیعت به سوی او دراز کرده اند و از هر طرف هجوم آورده اند و گمانشان این بوده که امام هم برنامه تبعیض‌های ناروا در تقسیم بیت المال و مقام‌ها و پست‌ها را انجام خواهد داد، می‌فرماید: «مرا رها نمائید و دیگری را طلب کنید!» (دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي).

سپس به بیان دلیل این مطلب پرداخته، می‌فرماید: «زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌ها و رنگ‌های گوناگونی دارد؛ و دلها نسبت به آن استوار و عقل‌ها بر آن ثابت نمی‌مانند!» (فَاِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ اَمْرًا لَهُ جُوهٌ وَ اَلْوَانٌ؛ لَا تَقُومُ لَهُ اَلْقُلُوبُ، وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ اَلْعُقُولُ).

اشاره به اینکه مردم بر اثر کارهای ناروای خلفا - مخصوصاً عثمان - اتحاد نخستین را از دست داده اند و هر کس برای خود نظری دارد و آن را دنبال می‌کند و بسیاری از آنها همچون شکارچیان در هر جا دنبال شکاری از اموال و مقامات دنیا هستند و با این اختلاف و تشتت، باز گرداندن مردم به وحدت عصر رسول الله^۹ کار بسیار مشکل و پیچیده‌ای است و انتظارات آنها حدّ و مرزی ندارد.

^۱ - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۹۲

سپس در ادامه این سخن، دور نمای تاریک آینده را با واقع بینی دقیقی ترسیم می کند و می فرماید: «ابره‌ای تیره و تار افق‌ها را پوشانیده و راه مستقیم حق (در این فضای ظلمانی) ناشناخته است».

(وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ، وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ)

چرا که هوا و هوس‌های شیطانی و زرق و برق فریبنده دنیا چنان فضای افکار و قضاوت جامعه را تیره و تار کرده که اجازه نمی دهد راه صحیح را از چاه بشناسد و از پرتگاههایی که در مسیر آنهاست، بپرهیزد.

و به گفته دانشمند مصری محمد عبده: «طمعهایی که در بسیاری از مردم در عهد عثمان به خاطر ششهای بی دریغ از بیت المال و انواع تبعیضهای ناروا حاصل شده بود، به آسانی به آنها اجازه نمی داد که بعداً با دیگران مساوات داشته باشند و هرگاه عدل علی^۷ به سراغ آنها می آمد، از آن می گریختند و به سراغ برپا ساختن فتنه‌ها می رفتند تا به مقصود خود برسند و این در اغلب رؤسا و سردمداران قوم وجود داشت و امام بر سر دو راهی قرار داشت؛ اگر همان امتیازات را به آنها می داد مرتکب ظلم عظیم و مخالفت با شرع شریف می شد (و اگر تسلیم آنها نمی شد فتنه‌گری‌ها آغاز می گشت) و از سوی دیگر، توده مردم که بر ضد مظالم عثمان به پا خاسته بودند، خواهان عدل و داد بودند و می بینیم که آنچه را علی (علیه السلام) پیش بینی می کرد، بعد از قبول بیعت مردم رخ داد (و فریاد مخالفت دنیا پرستان از هر سو بلند شد)».

«دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي» مرا رها کنید و بروید دنبال کس دیگر. بعد خود امام علت امتناع خودش را توضیح می دهد، که اوضاع فوق العاده آشفته است و یک آینده آشفته‌تر در جلوی ماست. عبارت این است: «فَاِنَّا سَتَقْبِلُونَ اَمْرًا لَهٗ وُجُوهُ وَاَلْوَانُ» یعنی ما جریانی را در پیش داریم که این جریان مشتبه است، رنگهای مختلف و چهره‌های گوناگون دارد؛ ما یک آینده روشنی در پیش نداریم، آینده‌ای داریم با چند چهره و چند رنگ مختلف. بعد امام جمله‌ای دارد که در آن جمله مطلب را بیان می کند: «وَ اِنَّ الْاَفَاقَ قَدْ اَغَامَتْ» افقها را مه گرفته است؛ مثل وقتی که مه زیاد پیدا می شود و انسان جلوی چشم خودش را هم نمی بیند. «وَ اَلْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ» شاهراه به صورت کوره راه در آمده و ناشناخته است و مردم دیگر شاهراه را تشخیص نمی دهند. ولی در آخر یک جمله‌ای به عنوان اتمام حجت فرمود. فرمود: این را هم بدانید که اگر من زمام خلافت را به دست گیرم، آنچنان رفتار می کنم که خودم می دانم نه آنچنان که شما می خواهید: «وَ اَعْلَمُوا اَنِّي اِنْ اَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ». این بود که در آخر فرمود: مرا به حال خودم بگذارید، فعلاً اگر من مثل گذشته وزیر باشم بهتر است از اینکه امیر باشم.^۱

۱ - برگرفته از پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، ص: ۲۱۴-۲۰۱

این جمله‌ها نشان می‌دهد که امیرالمومنین علی^۷ مشکلات فراوانی را در دوره خلافت خود پیش بینی می‌کرد، همان مشکلاتی که بعد رخ داد و چهره نمود. چرا که بدعت‌ها و کجروی‌هایی که خلفا و صحابه به نام اجتهاد بیان می‌کردند در حالی که اجتهاد در مقابل نص بوده و قبح گناهان و جرم‌های خود را با توجیه خطای در اجتهاد از بین می‌بردند. و این رویه به حدی بود که به غیر از سیره نبوی، سیره دیگری به نام شیخین بنا شد و در شورایی که از طرف عمر برای تعیین خلیفه بعد خود ترتیب داده بود یکی از شروط قبول خلافت را به غیر از پیروی از سیره نبوی به انجام سیره شیخین گره زده بودند کانه این دو سیره از هم جدا هستند.

اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام حسن^۷

بعد از شهادت امیرالمومنین^۷ امام حسن مجتبی^۷، مسئولیت خلافت را در جوی مضطرب و نا آرام و در وضعی بسیار پیچیده و پر کشاکش که در پایان زندگانی پدر بزرگوارش بروز کرده و شعله ور شده بود و در میان انبوه فتنه‌های زمانه به امامت جامعه مسلمانان رسیدند. در آغاز مردم به ایشان روی آوردند و با حضرت بیعت کردند. اما همین که آن حضرت در برابر طغیان معاویه خواستند سیاست‌های پدر بزرگوارشان حضرت علی^۷ را ادامه دهند، از آنجا که مردم به دنبال هوی پرستی بودند در برابر امام خود ایستادند. اشراف و قبایل کوفه به صورت مخفیانه با معاویه مکاتبه داشتند و حتی در این دوره به جان امام مجتبی^۷ سوء قصد داشتند و در حقیقت عصر حیات آن حضرت به لحاظ سیاسی اجتماعی به مراتب بدتر از عصر مولای متقیان امام علی^۷ بود.

و از طرفی معاویه با پشتیبانی نظام اشرافی، امکانات گسترده‌ای در اختیار داشت و به فکر نابودی اصول و ارزشهای اسلامی برآمد. امام با توجه به شرایط، سیاست تثبیت و کنترل اوضاع را در پیش گرفت.

اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه، بعد از شهادت امام علی^۷ به گونه‌ای پیش می‌رود که نتیجه آن پذیرش صلح با معاویه از طرف امام حسن^۷ بود. اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام حسن^۷، به اقدامات علمی و فرهنگی ایشان برای حفظ و بقای اسلام و همچنین گسترش آن پرداخته می‌شود.

پس از جنگ صفین و پیامد آن، یعنی ماجرای حکمیت، عملاً معاویه خود را خلیفه مسلمانان معرفی کرد. او برای مشروعیت بخشی به حکومت خود، نیازمند یک پایگاه قدرتمند سیاسی و اجتماعی بود. برای همین امر، دست به کار شد. او استحقاقی برای داشتن اقتدار معنوی در خود نمی‌دید. لذا با توسل به حيله و تزویر به شهادت و با ایجاد جوّ رعب، وحشت و اختناق حکومت خود را استقرار بخشید. معاویه برای موجه جلوه دادن شخصیت خود به تبلیغات علیه اهل بیت: دست یازید. این فعالیت‌ها در بیشتر دوران امویان ادامه یافت. در ادامه به شرح مهم ترین این فعالیتها می پردازیم.

اقدامات معاویه علیه اهل بیت علیهم السلام

معاویه پیش از آنکه در سال ۴۱ق خلافت مسلمین را برعهده گیرد، نزدیک به بیست سال بر سرزمین شام حکومت می‌کرد. او و خاندان اموی به گونه‌ای اسلام را به آنها عرضه نمودند که با منافع شخصی و طایفه‌ای آنها

همخوانی داشته باشد؛ در ابتدا خود را چنان معرفی کردند که گویی حضرت رسول^۳ غیر از آنها خویشاوند نزدیکی نداشته است. این تفکر غلط چنان در بین مردم شام پذیرفته شده بود که ۴۰ تن از بزرگان و ریشسفیدان شام در حضور سفاح، اولین خلیفه عباسی قسم یاد کردند که نمی‌دانستیم پیامبر به غیر از بنی‌امیه، اقوام و خویشاوندان دیگری داشته است.^۱

معاویه در خطبه‌ای که بعد از صلح با امام حسن^۷ در مسجد کوفه ایراد کرد، تصریح نمود که نه برای دین و خدا و نه برای محبت و دوستی و رضایت مردم، بلکه تنها برای قدرت و حکومت بر شما خواهان خلافت هستم و این موقعیت را با زور و شمشیر به دست آورده‌ام.^۲

او خود می‌دانست که حکومت او و بنی‌امیه، مشروعیت لازم برای به دست گرفتن قدرت و اطاعت مردم از خود را ندارد؛ لذا به سلسله اقداماتی دست زد.

۱. تلاش برای حذف جایگاه اهل بیت در بین مردم

او ابتدا با صدور فرمان‌های سه‌گانه خود سعی کرد تا نام نیک حضرت علی^۷ و بنی‌هاشم را از میان بردارد و یا به کمترین میزان خود برساند.

سب امیرالمومنین^۷ در خطبه‌های رسمی حکومتی، مانند خطبه‌های نماز جمعه، یکی از مهمترین سیاست‌های فرهنگی معاویه بود. او به تمامی خطبای جمعه و فرمانداران خود دستور داده بود تا در هیچ مناسبتی از دشنام دادن به علی فروگذار نباشند. گفته‌اند: «خود او (معاویه) بعد از نماز، علی و ابن عباس و حسن و حسین و مالک اشتر را لعنت می‌کرد» معاویه برای حکامش نوشته بود: «امان، از کسی که در فضائل ابوتراب و خاندانش حدیثی نقل کند، برداشته است».

نقل شده معاویه پس از صلح به شام برگشت. مردم در اطراف او جمع شدند و پیروزی‌اش را تبریک گفتند. او گفت: «ای مردم، رسول خدا به من فرمود: تو پس از من به خلافت دست خواهی یافت. پس سرزمین مقدس را برگزین؛ زیرا مردان خدا در آن جمع هستند و من شما را برگزیدم. پس ابوتراب را لعن کنید». مردم نیز به دشنام‌گویی امیرالمومنین^۷ پرداختند.

دستگاه حکومت چنان تبلیغاتی کرده بود که نماز جمعه شخصی، بدون دشنام دادن به امیرالمومنین^۷ کامل نمی‌شود. عبارتی که در بیشتر خطبه‌های نماز جمعه تکرار می‌شد این بود: «پروردگارا، ابوتراب از دین تو سرپیچی کرده و از راه تو کناره گرفته است. پس او را نفرین کن و عذاب دردناکی بر او نازل فرما».

خطبه‌هایی که خوانده میشد، تنها برای آگاه‌سازی و جهت‌دهی به افکار عمومی بود. همین مسئله سبب شد که مردم برداشت‌هایی جهت‌دار از سوی دستگاه حکومت در مورد امیرالمومنین^۷ داشته باشند.

۱ - مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۳۳

۲ - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۰

این تبلیغات تا جایی مؤثر بود که وقتی خبر شهادت امیرالمومنین^۷ در محراب مسجد به گوش مردم رسید، همگی گفتند: «مگر نماز هم می‌خواند»؟ انگیزه اصلی معاویه از دشنام به امیرالمومنین^۷ بود که می‌دانست آنها مدافعان واقعی اسلام هستند و از تحریف دین ممانعت می‌کنند. لذا باید با بدنام‌سازی اهل بیت پیامبر، راه را برای خود هموار می‌ساخت. بنی‌امیه سب علی را به کودکان می‌آموختند و دشمنی و کینه از علی را در قلب و روح آنان جای می‌دادند.

۲. جعل حدیث برای کسب مشروعیت توسط معاویه

به عمال خود دستور داد مردم را به نقل مناقب عثمان دعوت و تشویق نمایند و ناقلان مناقب عثمان را گرامی دارند و از بذل مال به آنها دریغ ننمایند. بعد از چندی در بخشنامه دیگری کارگزاران خود را به تشویق مردم برای نقل حدیث و مناقب صحابه به‌خصوص خلفای اول و دوم فرمان داد و افزود که مردم را از نقل مناقب حضرت علی^۷ باز دارند و اگر منقبتی برای آن حضرت وجود دارد، در مقابل آن و در ردیف آن، فضیلتی برای یکی از صحابه روایت کنند؛ مثلاً در مقابل حدیث اخوت حضرت رسول اکرم^۹ و حضرت علی^۷، حدیث مجعولی ساختند که پیامبر فرمود: اگر خلیلی برای خود انتخاب می‌کردم، همانا ابوبکر می‌بود، و یا در مقابل حدیث «سد الابواب»، حدیث «خوخه» را ساختند.^۱ که عبارت باشد از این که

فضل بن روزبهان در مقابله با حدیث «سد ابواب مگر باب علی علیه السلام» می‌گوید: «به سند صحیح در صحیحین وارد شده که پیامبر امر به بسته شدن هر پنجره‌ای به جز پنجره ابوبکر نمود و این فضیلتی است برای ابوبکر».^۲

بخاری به سندش از عکرمه از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا^۹ فرمود: «... از جانب من هر پنجره کوچک که به مسجد باز است ببندید به جز پنجره کوچک ابوبکر».^۳

و در حدیث دیگر از پیامبر^۹ نقل شده که فرمود: «همه درب‌ها را به جز درب ابوبکر ببندید».^۴

و این احادیث جعلی را به پیامبر خدا^۹ نسبت می‌دادند.

معاویه راویان و محدثانی استخدام کرد تا روایات و اخباری را در مناقب معاویه و امویان جعل کنند. مؤلف تبصره العوام می‌نویسد:

جماعتی را زر می‌دادند تا وضع احادیث می‌کردند در حق بنی‌امیه و مناقبی که حضرت رسول^۹ در حق ایشان گفته بود و مناقب اهل بیت، بدل می‌کردند و آنها بنوشتند و به شهر فرستادند و عمال را بفرمودند تا معلمان را زر میدادند و ایشان را بفرمود تا لوح کودکان از روی قرآن می‌نوشتند و احادیث دروغ تعلیم می‌دادند... و

۱ - همان، ج ۱۱، ص ۴۹

۲ - دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴۰۳، به نقل از فضل بن روزبهان

۳ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲۰، کتاب الصلاة

۴ - همان، ج ۴، ص ۱۹۰

نود و سه سال که ملک بنی‌امیه بود، بدین طریق روایت می‌کردند و در دنیا پراکنده کردند و املا می‌کردند و می‌خواندند.

با این سیاست‌ها، اخبار جعلی در منقبت خلفا و صحابه در میان مردم بسیار زیاد شد و هر کس می‌خواست به دستگاه حاکمه تقرب جوید، جعل احادیثی در این موضوعات انجام می‌داد. در مقابل، اوضاع به گونه‌ای شده بود که اگر یکی از شیعیان به ملاقات دوست خود می‌رفت، از ترس غلام خود نمی‌توانست مطالبی را در فضیلت اهل‌بیت: بازگو کند.

متأسفانه بعضی صحابه نیز در این عمل کمک‌کار معاویه بودند. به‌عنوان نمونه، ابوهریره حدیثی در مورد حادثه‌آفرینی و ایجاد فتنه در میان امت نقل می‌کرد و ضمن آن، حضرت علی^۷ را مصداق آن معرفی کرده و می‌گفت: پیامبر^۹ بر چنین کسی لعنت فرستاده است،^۱ و یا سمره^۱ بن جندب چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا بگوید آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»^۲ درباره حضرت علی^۷ نازل شده است.^۳

سمره^۱ بن جندب ابتدا از پذیرش انجام این خیانت سر باز زد؛ ولی معاویه با استفاده از شگرد خویش، بر مبلغ یاد شده افزود. سمره^۱ بن جندب باز نپذیرفت و معاویه مبلغ را تا سیصد هزار درهم و سرانجام به چهارصد هزار درهم افزایش داد تا او این کار را انجام دهد.^۴

معاویه سعی کرد با این کار، تا حد امکان اهل‌بیت: را از صحنه سیاست و حکومت خارج کند تا خود و خاندان بنی‌امیه، یکه‌تاز این میدان باشند.

۳. کشتار طرفداران اهل بیت

بعد از آن، معاویه در سومین دستور خود فرمان داد که هر کس جزو دوست‌داران علی^۷ و خاندان اوست و یا حتی متهم به دوستی اهل‌بیت: است، نام او را از دیوان حذف و حقوق او را از بیت‌المال قطع و خانه‌اش را بر سرش خراب کنند.^۵

در این میان، مردم شیعه و طرفداران خاندان علی^۷ بیشتر از هر کس در تنگنا بودند؛ از جمله مردم کوفه و بصره. وقتی بَسر بن ارطاة، حاکم معاویه، حضرت علی^۷ را بر سر منبر دشنام داد، یکی از یاران علی^۷ فریاد زد: «به خدا ما تو را جز دروغگو نمی‌دانیم»^۶ بَسر دستور قتل او را صادر کرد؛ اما مردم از آن جلوگیری کردند. حمایت مردم از فرد معترض به حاکم خلیفه، نشان‌دهنده شدت علاقه مردم به خاندان امامت است. مقدسی

۱ - جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، ص ۴۱۰

۲ - بقره (۲): ۲۰۴

۳ - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳۵۸

۴ - ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۳

۵ - همان، ج ۳، ص ۱۵

۶ - ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۶۳

نیز آورده است که معاویه بر شیعه علی چشم دوخته بود که ایشان را هر کجا بیابد، به قتل برساند.^۱ نقطه اوج این تعرضات را می‌توان در مسموم کردن خود امام حسن^۷ توسط معاویه مشاهده کرد. در زمان بنی‌امیه اگر کسی به طور مستقیم یا غیر مستقیم، نشانه‌هایی از هواداری ائمه و شیعیان را آشکار می‌کرد، محکوم به مرگ بود. حجرین عدی به خاطر اعتراض به حاکم کوفه و نهی از آنان از سب آل علی، کشته شد.

۴- بدعت‌های اعتقادی

از سوی دیگر، او نیاز داشت که به حکومت خود مشروعیت بخشد و صدای مخالفان را ساکت نماید. بهترین راه برای این کار، الهی و از سوی خدا جلوه دادن حکومت بود. برای این کار، او و عمالش در سراسر بلاد اسلامی تفکر جبر را گسترش دادند. جبرگرایی و جعل احادیثی برای القای این تفکر، بهترین و مناسب‌ترین حربه معاویه برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود بود.

معاویه و تفکر جبر

بنابر تفکر جبر، هر چه که واقع می‌شود و بنده انجام می‌دهد، از جانب خداست؛ در واقع بنده در برابر قدرت بی‌انتهای خداوند، وسیله‌ای است که تنها به خواسته‌های خدا جامه عمل می‌پوشاند. معاویه برای استحکام پایه‌های حکومت خود، با دو مسئله مهم مواجه بود:

۱. او و بنی‌امیه از سابقین در اسلام و از مهاجر و انصار نبودند.

۲. جناح قدرتمندی در جامعه وجود داشت که سد راه منافع آنها بود و آن، ائمه و طرفداران و شیعیان آنها بودند.

در مورد اخیر، او با جعل احادیثی در منقبت خلفای سه‌گانه و دیگر صحابه و با سب و لعن حضرت علی^۷ سعی کرد تا حد امکان از محبوبیت این خانواده بکاهد. او خود در پایان هر خطبه به این کار اهتمام داشت و والیان و سخنوران تمامی بلاد اسلامی را به این کار مجبور کرد.^۲ او حتی از بعضی اصحاب حضرت علی^۷ نیز خواست تا به منبر رفته و ایشان را لعن کنند.^۳

اما در ارتباط با مورد اول، معاویه با ترویج عناوینی چون «خال المؤمنین» و «کاتب وحی» برای خود و نیز جعل احادیثی در فضایل خود سعی کرد وجهه و جایگاهی برای خود در جامعه اسلامی دست‌وپا کند. به‌علاوه، او باید راهی برای مشروعیت حکومت خود و الهی و برحق جلوه دادن آن انجام می‌داد؛ لذا به ترویج تفکر جبر در جامعه دست زد.

معاویه با القای جبرگرایی در جامعه سه هدف عمده را دنبال می‌کرد:

۱ - مقدسی، ج ۶، ص ۵

۲ - همان، ج ۴ ص ۵۷ - ۵۶

۳ - طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۶۹ و ۱۰۲ - ۱۰۱

الف) حکومت او از جانب خداست و خدا خواسته که او زمامدار امور مسلمین باشد.

ب) جنایات، قتل‌ها، تجاوزها، بی‌عدالتی‌ها و ... که در درون حکومت بود را از جانب خدا معرفی کند؛ چراکه بنابر این تفکر، انسان مانند عروسک، وسیله‌ای در دست خداست که هر چه او بخواهد و اراده کند، انجام می‌شود.

ج) سرکوب مخالفان و به‌خصوص شیعیان؛ بدین‌گونه که مخالفت با حکومت بنی‌امیه و وضع موجود، مخالفت با خداوند و خواست و مشیت اوست و هر کس قصد قیام و طغیان علیه حکومت را داشته باشد، طغیان و قیام او علیه خداوند محسوب شده و باید از بین برود.

با نگرش و تأملی در متون تاریخی، از خلال نقل‌ها و خطبه‌های معاویه به‌خوبی جبرگرایی و ترویج آن مشاهده می‌شود. برای نمونه به این موارد توجه کنید:

از معاویه نقل شده است که می‌گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد؛ چون همه کارها به‌دست خداست.^۱ در جایی دیگر گفته است: «این خلافت امری از اوامر خداوند و قضایی از قضای اوست.»^۲

معاویه در پاسخ به مخالفت عایشه با ولایتعهدی یزید گفت: «این کار قضای الهی است و در قضای الهی کسی را اختیار نیست.»^۳

اقدامات امام حسن ۷

حسنین(ع) از همان دوران کودکی مورد توجه و عنایت پیامبر عظیم‌الشان اسلام بوده‌اند. انتخاب ایشان برای مباحله، شرکت در بیعت رضوان نشانه موقعیت منحصر به فرد آن‌ها و نیز تلاش پیامبر(ص) برای آماده کردن جامعه در پذیرفتن رهبری و جانشینی آنان بود. امام حسن مجتبی ۷ با شروع حکومت علوی امیرالمومنین ۷ در تمام عرصه‌های سیاسی و نظامی حضور فعال دارند و بعد از شهادت امیرالمومنین ۷ رهبری امت اسلامی را بر عهده می‌گیرد.

حکومت سیاسی امام حسن مجتبی ۷ چند ماهی بیشتر دوام نیاورد؛ چرا که نفوذ عناصر معاویه در بین سپاه حضرت و فریفتن نیروهای آنها با ابزارهای مختلف از جمله زر و سیم و وعده مناصب و از سوی دیگر سست عنصری سپاه بخصوص برخی از شخصیت‌های خاص و... منجر به این شد که امام برای حفظ جان اندک شیعیان و نیز به علت آماده نبودن زمینه‌های ادامه مبارزه بر علیه معاویه و سپاه شام، علی‌رغم میل باطنی تن به صلح با معاویه بدهد.

و با راهبردی دیگر امام حسن مجتبی ۷ از سال ۴۱ هجری قمری تا سال ۵۱ هجری قمری رهبری و امامت شیعیان جهان را در مدینه بر عهده دارد.

۱ - جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، ص ۴۰۲

۲ - ابن‌منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۵

۳ - ابن‌قتیبۀ الدینوری، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۵

امام در این دوران ده ساله فعالیت های فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی داشته اند.

آن زمان اسلام از جانب معاویه معرفی می شد مثل امروز که هم اسلام آمریکایی داریم و هم اسلام ناب محمدی، هم اسلام وهابیت و حتی شیعه لندنی ایجاد کرده اند؛ شیعه لندن در قم با پول انگلیس کار می کند، شبکه های ماهواره ای دارند.

امام حسن^۷ با نشر اسلام اصیل در مقابل نشر اسلامی که معاویه معرفی می کند مقابله نمود و این موضوع بعد از صلح نیز ادامه یافت.

۱- کادر سازی با تربیت و آموزش نیروهای کارآمد

۲- نشر معارف و فرهنگ اسلامی و مبارزه با بدعت ها

۳- معرفی جایگاه اهل بیت:

۴- بهره گیری از اجتماع حج و ایجاد تشکیلات

۵- تبیین ارزشهای اخلاقی

۶) احتجاج و مناظره

۷- افشاگری علیه اهداف شوم فرهنگ معاویه

۸- حمایت های سیاسی از موالیان

که به توضیح برخی میپردازیم

۱- کادر سازی با تربیت و آموزش نیروهای کارآمد

آنچه که برای امام حسن^۷ اهمیت زیاد داشت این بود که به علت خفقان و فضای مسموم سیاسی، نیروهای کارآمد و وفادار تربیت کند که این نیروها در جهت نشر معارف اهل بیت، با بدعت های موجود در جامعه مبارزه کنند. از این رو امام پس از حضور در مدینه به تربیت شاگرد پرداخت. و محدثان، راویان و دانشمندان بزرگ به سوی آن شهر شتافتند و جهت کسب فیض، گرد آن حضرت جمع شدند. برخی از این افراد عبارتند از:

۱. احنف بن قیس: از اصحاب رسول خدا^۹ و امیر مؤمنان و حسن بن علی^۷ بود.

۲. اصبغ بن نباته: از راویان و اصحاب خاص علی بن ابی طالب و امام حسن^۷ بوده است.

۳. جابر بن عبدالله انصاری: از اصحاب رسول خدا^۹ و علی بن ابی^۷ و حسنین و زین العابدین و امام باقر^۷ که در غزوه بدر و هجده غزوه دیگر شرکت نمود، هفده روایت از وی نقل شده است و در سال ۷۸ هجری قمری از دنیا رفت.

۴. حبة بن جوین عرفی: اهل یمن و از اصحاب امیر مؤمنان و امام حسن ^۷ بوده است.

۵. حبیب بن مظاهر: او از یاران علی بن ابی طالب و امام مجتبی ^۷ بوده و در زمره «شرطه الخمیس» است و در کربلا به شهادت رسیده است.

۶. حجر بن عدی بن حاتم کندی کوفی، از اصحاب وفادار امیرالمومنین، امام حسن ^۷ بود و در مسیر دوستی اهل بیت به شهادت رسید.

۷. رشید هجری: از اصحاب خاص امیر مؤمنان و امام حسن ^۷ بوده و در مسیر دوستی علی بن ابی طالب ^۷ به شهادت رسید و در رجال کشی از وی روایات زیادی نقل شده است.^۱

برخی از شاگردان و یاران امام حسن مجتبی ^۷ بودند که از شهرها و کشورهای مختلف مانند کوفه، یمن، همدان و ... جمع شده بودند. آنان همگی در محضر آن بزرگوار کسب فیض نمودند و تربیت یافتند و در برابر هجوم فرهنگی معاویه بدعت گذار ایستادند، برخی از آنان بعد از شهادت حسن بن علی ^۷ به دست معاویه به شهادت رسیدند و برخی دیگر در سال ۶۱ هجری قمری در رکاب امام حسین ^۷ در برابر یزید بن معاویه به شهادت رسیدند..

۲- نشر معارف و فرهنگ اسلامی و مبارزه با بدعت ها

از امور اساسی دیگری که امام مجتبی ^۷ آن را به بهترین وجه انجام داد و بدان اهمیت فراوان می داد، نشر فرهنگ اصیل اسلام در برابر تحریفات و تهاجم فرهنگی حاکمان اموی به ویژه معاویه بود. معاویه با همه کوششی که در از بین بردن سیره رسول خدا ^۹ و منزوی کردن اهل بیت داشت.

امام برای مقابله با آن اقدامهای متعددی داشتند که مهم ترین آنها در این موارد خلاصه می شود:

(الف) پاسخ به مسائل فقهی، مباحث و مناظرات علمی؛

(ب) برخورد با مفاهیم تحریف شده، انحرافات و فتنه های زمانه؛

(ج) سنگ بنای تأسیس حوزه های علمیه و بزرگداشت دانشمندان.

فن احتجاج و مناظره علمی، فن بسیار بزرگی است و برای کسب مهارت و غلبه کردن بر خصم، محتاج توانایی علمی، احاطه، دقت و شایستگی ادبی است.

۱ - همچنین بعضی از روایان و کسانی که در نزد آن حضرت تلمذ نموده و روایاتی را نقل کرده اند عبارتند از: ابوالاسود دؤلی، ابو اسحاق بن کلیب سیبسی، ابو جوزی، ابوصادق «کسان بن کلیب»، ابو مخنف (لوط بن یحیی ازدی)، ابو یحیی (عمیر بن سعد نخعی)، اسحاق بن یسار، اشعث بن سوار، جابر بن خالد، جارود بن منذر، حبابه بنت جعفر والیبیه، حذیفه بن اسید غفاری، سفیان بن ابی لیلا همدانی، سفین بن لیل، سوید بن غفله، شعبی، طحرب عجلی، عبدالله بن جعفر طیار، عبدالله بن عباس، عبدالرحمان بن عوف، عمر بن قیس مشرفی، عیسی بن مامون زراره، فاطمه بنت حبابه والیبیه، محمد بن اسحاق، مسلم بن عقیل، مسلم بظین، مولی ابی وائل (ابو رزین بن مسعود)، نفاله بن مامون، هبیره بن مریم، هلال بن نساف...

امام مجتبی^۷ نامه هایی را به بعضی از افراد مؤثر و ناآگاه به صورت کاملاً پنهانی ارسال می داشت و در آن، انحرافات هیات حاکم را از سیره جدش رسول خدا^۹ بیان می نمود و نیز مردانی را آموزش و تعلیم می داد و به شهرهای مختلف می فرستاد. آن امام بزرگوار لحظه ای آرام نمی گرفت به طوری که معاویه از فعالیت هایش وحشت داشت.

ابن صباغ مالکی درباره فعالیت های فرهنگی و تدریس امام مجتبی^۷ می نویسد؛

«نماز صبح را در مسجد النبی برگزار می نمود و تا طلوع آفتاب می نشست و به ذکر خدا مشغول بود. روزها مردم گرداگردش حلقه می زدند و او برایشان معارف و احکام الهی را بازگو می نمود. مردم بر اطراف آن بزرگوار گرد می آمدند تا سخنانش را بشنوند که دل های شنوندگان را شفا می بخشید و تشنگان معارف الهی را سیراب می نمود. بیانش حجت قاطع بود، به طوری که جای احتجاج و مجادله و استیضاح باقی نمی گذاشت.»

نشر فرهنگ اصیل اسلام توسط حسن بن علی^۷ در دوره ده ساله، موجب احیای مجدد اسلام و یادآور گفتار و کردار و نظریات پیامبر عظیم الشان بود.

در کتاب کشف الغمه آمده است: مردی داخل مسجدالنبی شد، دید مردم گرد شخصی را گرفته اند و از او حدیث می شنوند. من رفتم نزد جوانی که گویی روی او به طلایی احمر می ماند، او از رسول خدا روایت می کرد از او در مورد شاهد و مشهود سؤال کردم، گفت شاهد محمد و مشهود روز قیامت است.^۱

۳- معرفی جایگاه اهل بیت:

امام حسن^۷، برای مقابله با مشروعیت جلوه دادن معاویه برای کسب منصب حکومت و وارونه نشان دادن جایگاه اهل بیت: که به کسی اجازه نشر احادیث و فضائل بیان شده از جانب پیامبر را نمی داد لذا حضرت با نشر احادیث و مانظره و خطبه خوانی جهاد تبیین را آغاز کردند و تعیین مصداق آن به عنوان مرجعیت سیاسی و دینی، این نقش خود را به درستی ایفا کردند.

ایشان فرمودند:

هر جا در کتاب خدای سبحان «إِنَّ الْأَبْرَارَ» آمده است، سوگند به خدا، از آنها جز علی بن ابی طالب و فاطمه و من و حسین: را اراده نکرده است؛ زیرا ما به سبب پدران و مادران خود، ابراریم و دل-های ما با عبادات و نیکی ها [به سوی خدا] بالا رفته و از دنیا و حب آن بیزار گشته است و ما در همه فرائض الهی، از او اطاعت کنیم و به وحدانیت او ایمان داریم و پیامبرش را تصدیق کنیم.^۲

یا در جای دیگر امام فرمودند:

^۱ - اربلی، ج ۲، ص ۱۱۸
^۲ - شهر آشوب، ۳۷۹ق، ج ۴، ص ۲

هر که در قلب خود ما را دوست بدارد و با زبان و دست خود ما یاری کند، با ما در آن منزلت بهشتی که هستیم، خواهد بود. هر کس در قلب خود ما را دوست بدارد و با زبان خود یاری کند، او یک درجه پایین تر خواهد بود. هر کس در قلب خود ما را دوست بدارد و دست و زبان خود را [از آزار ما] باز دارد، او در بهشت خواهد بود.^۱

۴- بهره‌گیری از اجتماع حج و ایجاد تشکیلات

رسانه حج یکی از پرطرفدارترین مناسک و مناسبت‌های جمعی اسلام است که نقش بسیار مهم و ارزنده‌ای در تحکیم و تألیف قلوب مسلمانان و تحقق وحدت و همگرایی جهان اسلام دارد. این حرکت دینی، افزون بر استحکام شبکه ارتباطات اجتماعی مسلمانان استفاده از حج صرفاً منحصر به پیام‌رسانی از طریق این جایگاه نبود؛ بلکه علاوه بر ابلاغ رسالت الهی، باید از این جایگاه در برابر سوءاستفاده‌های دشمنان نیز محافظت می‌شد. ائمه نیز جهت آگاهی دادن مردم، از موسم حج بهره گرفتند و آنچه را که در جای دیگر ابلاغش میسر نبود، از کنار خانه خدا به گوش مسلمانان رساندند. سفرهای متعدد امام و خطبه و سخنرانی‌های آنها در مواضع مختلف حج، گویای حساسیت ایشان بر مسئله حج است.

امام حسن^۷ در طول دوران حیات، ۲۵ بار پای پیاده به حج رفتند. هرچند درباره تعداد این سفرها بین منابع اختلاف است، ولی در مورد آنکه تمام سفرهای امام با پای پیاده انجام شده، وحدت نظر وجود دارد. آمده است که امام فرمودند: «إني لأستحي من ربي أن ألقاه و لم أمش إلی بيته، فمشى عشرين مرة من المدينة علی رجلیه»؛ «من شرم دارم که خداوند را ملاقات کنم درحالی که پیاده به خانه او نرفته باشم.»

در یکی از این سفرها که ایشان به اتفاق امام حسین^۷ پیاده به حج می‌رفتند، جمعیت زیادی به احترام آن دو بزرگوار از مرکب‌ها پیاده شدند و آنها را مشایعت کردند تا اینکه در ادامه راه برخی خسته شدند. سعد بن ابی‌وقاص به امام حسن^۷ عرض کرد: «اگر سوار شوی دیگران هم سوار می‌شوند؛ چون پیاده‌روی برای آنان مشکل است». امام فرمودند:

«لا نركب قد جعلنا علی أنفسنا المشی الی بیت الله الحرام علی أقدامنا و لکننا نتنكب عن الطريق.»

«ما سوار نمی‌شویم. ما بر خود فرض کرده‌ایم که پیاده به بیت‌الله الحرام برویم. اینک که معلوم میشود عده‌ای از پیاده‌روی به ستوه آمده‌اند، چاره‌ای نداریم مراعات حال آنها را کرده و از بیراهه حرکت کنیم.»^۲

مسافرت‌های متعدد ائمه: در طول سالیان متمادی تبلیغ عملی مؤثر برای انجام مراسم حج بود. آنها از هر فرصت مناسب در مسجدالحرام و عرفات برای تشکیل جلسه و ایراد سخنرانی استفاده می‌کردند.

در کتاب کشف الغمه آمده است:

^۱ - مفید، ص ۳۳، ح ۸

^۲ - مفید، ۱۳۷۶، ص ۴۸۶

حسن بن علی یک سالی بیرون رفت به جانب مکه معظمه به پای پیاده و قدم‌های مبارکش ورم کرد. یکی از ملازمان او گفت: «چه شود اگر سوار شوی آن مقدار که این تورم تو تسکینی بیابد؟! فرمود که: «سوار نمی‌شوم، اما به این منزل که می‌رویم اسودنami در پیش روی تو خواهد آمد و با او روغن هست؛ از او بخر و مضایقه مکن با وی». گفت: «بابی انت و امی، ما به منزلی نمی‌رسیم در این راه که در آنجا کسی باشد این دوا را فروشد». فرمود که: «او در پیش توست؛ نه در منزل». پس چند میل که رفتند ناگاه به این سوار رسیدند. امام حسن فرمود به ملازمش که: «اینک این مرد نزد توست. از او روغن را بستان و قیمت آن را به وی بده». اسود پرسید از ملازم که روغن از برای که می‌خواهی؟ گفت: «از برای حسن بن علی». گفت: «مرا به خدمت وی برسان». چون آوردش، گفت: «بابی انت و امی، من نمی‌دانستم که تو احتیاج به این روغن داری. من قیمت آن را نمی‌ستانم. من بنده و مولای توام، ولیکن می‌خواهم که دعا کنی که روزی گرداند مرا حق تعالی فرزند نرینه تمام‌الخلقه که از دوستان شما اهل بیت باشد که من زن خود را به درد زادن گذاشته بودم». فرمود آن حضرت که: «برو به منزل خود که حق سبحانه و تعالی عطا فرمود به تو فرزند نرینه تمام‌الخلقه که او از شیعه ما خواهد بود».^۱

از این متن چنین برداشت می‌شود که اولاً امام پای پیاده به سفر حج می‌رفتند؛ ثانیاً در مسیر راه برای ایشان حادثی رخ می‌داد که از آنها برای تبلیغ و تشویق اسلام نبوی سود می‌جستند.

امام در موسوم حج با مردمی که برای اجرای مناسک حج به حجاز می‌آمدند، دیدار میکرد. ایشان بعد از صلح، در مدتی که در مدینه حضور داشتند، مرتب با شیعیانی که به حج می‌آمدند، تماس داشتند.^۲

این می‌رساند که صحنه رویارویی امام با شیعیان بعد از صلح با معاویه، در موسم حج بوده است و امام به نحو احسن از این فرصت برای تبلیغ و تشریح مبانی اسلامی استفاده میکردند.

۵- تبیین ارزشهای اخلاقی

امام مجتبی^۷ با پند و خطابه و سیره عملی به این امر پرداختند.

الف) مواعظ

موعظه کردن یکی دیگر از راه‌های گسترش فرهنگ اسلامی است. اگر از این فرصت به خوبی استفاده شود، رشد چشم‌گیری در فرهنگ جامعه پدید می‌آید. در روایت آمده:

«المواعظ حیوه القلوب»^۳

۱ - الاربلی، ج ۲، صص ۱۳۰-۱۳۱

۲ - ابن قتیبه دینوری، ج ۱، ۱۶۳

۳ - تیمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۲۴

" اندرزها، موجب زندگی دل هاست." اگر در جامعه موعظه کردن به صورت مستمر و مناسب صورت بگیرد، نتیجه ای که به جا می ماند، زنده ماندن روح و جان و حیات واقعی در آن جامعه است. نصیحت مانند آب روان، در میان قشرهای جامعه در حرکت است و در مسیر خود هر آن کس که قابلیت پندپذیری داشته باشد، تطهیر می کند و موجب پاکی درون او می شود. امام علی ^۷ می فرماید:

«المواعظ صقال النفوس و جلاء القلوب»^۱

" اندرزها زداینده چرکی از جان ها و جلادهنده دل هاست." با توجه به خاصیت غفلت زدایی و بیدارگری موعظه می توان از آن به عنوان عاملی برای بالندگی فرهنگی استفاده کرد. امام علی ^۷ می فرماید:

«بالمواعظ تنجلی الغفلة»^۲

" به وسیله اندرزها زنگار غفلت و بی خبری از دل ها زدوده شود." وقتی با موعظه، غفلت و بی خبری از جامعه دور گردد آگاهی جای آن را می گیرد که همان رشد فرهنگی جامعه است.

امام مجتبی ^۷ نیز از این فرصت استفاده می کردند و به فراخور حال و موقعیت افراد، به موعظه می پرداختند. گاهی موعظه را با سرزنش همراه می کردند و گاهی با ملایمت به نکات اخلاقی اشاره داشتند و گاهی نیز درباره امور اجتماعی مواردی را تذکر می دادند؛ اما در تمامی موارد خیرخواهی امام نسبت به مخاطبان مشترک است. در یکی از این موارد امام خطاب به معاویه که امام علی ^۷ را در مسجد سب می کرد، چنین می فرماید:

ویلک یا معاویه أنت الذی تسبّ أمير المؤمنين علياً؟!

أما و الله لئن رأيتَهُ يومَ القيامةِ و ما إن أُظنك تراه لترينه كاشفاً عن ساقٍ يضربُ وُجوهَ المنافقينَ ضربَ غريبه
الْإِبِلِ؛^۳

وای بر تو ای معاویه! تو امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ^۷ را سب می کنی؟ به خدا سوگند اگر روز قیامت بشود، او را خواهی دید- هرچند گمان ندارم که تو را لیاقت آن باشد که دیده ات بر او افتد- که دامن بر کمر زده و بر روی منافقان می زند آن سان که اشتران غریب را از آب دور کنند.

امام حسن ^۷ به تناسب رفتار ناشایست معاویه، با شدت به موعظه پرداختند و از این طریق علاوه بر نهی از این کار، افکار عمومی را هم نسبت به جایگاه امام علی ^۷ آگاه کردند.

در جای دیگر می فرماید:

^۱ - همان.

^۲ - لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۸۷

^۳ - هیثمی، الغارات، ج ۱، ص ۲۸۵

«اعلموا أن الله لم يخلقكم عبثاً و ليس بتارككم سدى كتب آجالكم و قسم بينكم معاشكم ليعرف كل ذي لب منزلته و أن ما قدر له أصابه و ما صرف عنه فلن يصيبه قد كفاكم مؤنة الدنيا و فرغكم لعبادته و حثكم على الشكر و افترض عليكم الذكر و أوصاكم بالتقوى و جعل التقوى منتهى رضاه»^۱.

بدانید که خدا شما را بیهوده نیافریده، و خودسر رها ننموده، اجل ها (و عمرها) تان را مقدر کرده، روزی ها را میانتان قسمت فرموده، تا هر خردمندی مقام خود را بشناسد و بداند هر آسیبی مقدر شده، به او خواهد رسید و هر چه تقدیر نشده، نخواهد رسید. خداوند معاش شما را به عهده گرفته تا برای عبادت آسوده خاطر باشید؛ به شکر و حق شناسی ترغیب فرموده، یاد خود را واجب کرده، شما را به پرهیزگاری سفارش نموده که تقوا نهایت خشنودی اوست.

در این جا امام به نکاتی اشاره می کنند که در بردارنده مفاهیم بلند اعتقادی و اخلاقی است. بیان و گسترش این گونه مطالب، روح دینی و اخلاقی را در جامعه به حرکت درمی آورد و باعث ارتقای آگاهی های مردم می شود که امید می رود علاوه بر آگاهی، افراد جامعه به آن پای بند باشند.

امام مجتبی^۷ در کلام دیگر چنین می فرمایند:

«لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ وَ لَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ وَ رَأْسُ الْعَقْلِ مُعَاشَرَةُ النَّاسِ بِالْجَمِيلِ وَ بِالْعَقْلِ تُدْرَكُ الدَّارَانِ جَمِيعاً وَ مَنْ حَرَّمَ مِنَ الْعَقْلِ حَرْمَهُمَا جَمِيعاً»^۲.

کسی که عقل نداشته باشد ادب ندارد، و کسی که همت نداشته باشد جوانمردی ندارد. و حیا نیست برای کسی که دین ندارد. اصل عقل معاشرت نیکو با مردم است انسان به وسیله عقل، به تمام هر دو جهان می رسد و هر کس عقل نداشته باشد، از تمام هر دو جهان محروم است.

بیان این موارد، راه و روش زندگی در کنار دیگران را می آموزد و کلیدهای رسیدن به آرامش، در عین زندگی با دیگران را نشان می دهد تا با به کار بستن آن ها، اجتماع مسلمانان از آرامش و نشاط برخوردار باشد.

ب) خواندن خطبه

ایراد خطبه روش دیگری است که می توان از آن برای بالا بردن سطح فرهنگ جامعه استفاده کرد. وعظ و خطبه رابطه نزدیکی با هم دارند. خطبه جنبه عمومی دارد و برای تعداد زیادی ایراد می شود، ولی وعظ عام است و به صورت فردی و جمعی ممکن است شکل بگیرد. خطبه های امام مجتبی^۷ وجود دارد در موضوعات مختلف ایراد شده و در آن ها مطالب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وجود دارد. امام در یکی از این خطبه ها که به درخواست معاویه صورت گرفت، چنین می فرمایند:

۱ - ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۲

۲ - کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۷۱

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ
بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ أَنَا ابْنُ السِّرَاجِ الْمُنِيرِ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَنَا ابْنُ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْفَضَائِلِ
أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْمُعْجَزَاتِ وَالْدَّلَائِلِ أَنَا ابْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا الْمَدْفُوعُ عَنْ حَقِّي أَنَا وَأَخِي سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
أَنَا ابْنُ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي أَنَا ابْنُ الْمَشْعَرِ وَعَرَافَاتٍ^١

ای مردم! هر کس مرا شناخته که شناخته و هر کس مرا نمی شناسد پس بداند که من حسن فرزند علی،
فرزند بانوی زنان عالم فاطمه دختر رسول خدا، فرزند رسول خدا، فرزند سراج منیر، فرزند بشیر نذیر، فرزند
رحمة للعالمین، فرزند کسی که بر جن و انس برانگیخته شده، فرزند بهترین مردمان بعد از رسول خدا، فرزند
صاحب فضایل، فرزند صاحب معجزات و دلایل، فرزند امیرمؤمنان هستم؛ و من کسی هستم که از حقم باز
داشته شده ام. من و برادرم، دو آقای جوانان اهل بهشت هستیم، و من زاده رکن و مقامم، و من زاده مکه و
منی، مشعر و عرفاتم.

حضرت در این خطبه، به معرفی خود می پردازد، البته نه از باب این که کسی ایشان را نمی شناسد؛ بلکه با
بیان مطالب فضایل خاندان نبوت را مرور می کنند تا این فضایل در تاریکی حيله گری معاویه به فراموشی
سپرده نشود، زیرا معاویه چنان گستاخانه به جایگاه پیامبر^٩ تکیه زده بود که گویا این منصب از جانب خدا
برای او مهیا شده یا این که میراث پدری او بوده است. از طرفی با جسارت تمام، دستور داده بود به صورت
رسمی، بر سر منابر به ساحت امیرمؤمنان^٧ اهانت کنند. در چنین فضایی، لازم بود که امام به توصیف خاندان
پاک خویش بپردازد تا با یادآوری آن، مردم از غفلت و گمراهی خارج شوند و با زنده نگه داشتن یاد و خاطره
پدر و جد بزرگوار خویش، مانع این شوند که چهره اصلی اسلام از یادها برود و نگذارند اسلامی که معاویه به
مردم معرفی کرده، به اسم اسلام اصیل برای نسل های بعدی باقی بماند.

با توجه به منابع تاریخی و روایی، می توان گفت امام از این فرصت نیز برای آگاهی بخشی به عامه مردم
استفاده کردند و کوشیدند با گفتار خود، تأثیر فرهنگی لازم را بر جامعه داشته باشند.

ج) حضور فعال در اجتماع

حضور فعالانه در اجتماع و پرهیز از انزواطلبی، یکی دیگر از روش های عملی فرهنگ سازی است که امام
مجتبی^٧ به آن پای بند بودند. بیش ترین زمان حیات حضرت در دورانی سپری شد که جریان اجتماع با
ایشان همسو نبود. ایشان زمان حیات پیامبر^٩ خردسال بودند و در دوران پدر نیز ٢٥ سال را در سکوت
گذراندند و بعد از دوران کوتاه خلافت پدر، خود نیز با ماجرای صلح کنار گذاشته شدند، ولی در تمام این
دوران ها، از فعالیت فرهنگی - چه به صورت علمی و چه به صورت عملی - دست برنداشتند. ایشان با استفاده
از موقعیت مناسب، با روش هایی که به آن ها اشاره شد، در اجتماع به فعالیت می پرداختند و روی گردانی

^١ - قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٣٧

مردم را دلیلی برای عدم فعالیت فرهنگی خود نمی دانستند. به این معنا که استیلای دشمن و یا جریان مخالف، باعث نشد که ایشان خود را کنار کشیده، صحنه فرهنگی را خالی کنند؛ بلکه با استفاده از ابزار فرهنگ، به هدایت و روشن گری مردم می پرداختند. این رفتار امام نیز به دین مداران، متذکر می شود که در هر فضای سیاسی و فرهنگی نباید منفعلانه عمل کرد و ساکت ماند، بلکه با هر ابزاری و در هر فرصتی باید به گسترش فرهنگ اسلامی پرداخت و در هیچ وضعیتی مسئولیت فرهنگی از مسلمان سلب نمی شود و کم ترین فعالیت فرهنگی مسلمان، عامل بودن به آموزه های اسلامی است.

۶) احتجاج و مناظره

مناظره از روش هایی است که برای کشف حقایق و بالا بردن آگاهی از آن استفاده می شود. در سیره معصومان استفاده از این روش به صورت فراوان مشاهده می گردد که از آن ها با عنوان احتجاجات یاد شده است. در سیره امام مجتبی^۷ نیز این روش وجود داشته و در مواردی که ایشان موقعیت را مناسب و این روش را تاثیرگذار می دیدند، از آن استفاده می کردند.

در یکی از این بحث ها که بین معاویه و امام حسن^۷ رخ داد، معاویه بر منبر رفت و بر امام علی و امام حسن^۷ ناسزا گفت. امام در جواب او چنین پاسخ دادند:

أَيُّهَا الذَّاكِرُ عَلِيًّا أَنَا الْحَسَنُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَنْتَ مُعَاوِيَةُ وَ أَبُوكَ صَخْرٌ وَ أُمِّي فَاطِمَةُ وَ أُمُّكَ هِنْدٌ وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ جَدُّكَ حَرْبٌ وَ جَدَّتِي خَدِيجَةُ وَ جَدَّتْكَ قَبِيلَةُ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ أَخْمَلِنَا ذِكْرًا وَ الْأَمِنَا حَسْبًا وَ شَرِنَا قَوْمًا وَ أَقْدَمِنَا كَفْرًا وَ نِفَاقًا؛^۱

ای یادکننده علی، منم حسن و پدرم علی است و تویی معاویه و پدر تو صخر مادر من فاطمه بود و مادر تو هند جد من رسول الله^۹ است، جد تو حرب، و جده من خدیجه است و جده تو قبیله لعنت خدای تعالی بر هر کدام از ما که نامش گمنام تر و حسب و نسبش پست تر و قوم و قبیله اش بدتر و مقدم در کفر و نفاق است.

امام در این مناظره، علاوه بر این که آداب مناظره را رعایت کرده اند، با بیان جایگاه هر دو طرف بدون هیچ پیش داوری و قضاوتی، به اذهان عمومی یادآور می شوند که ناسزا شایسته کسی است که بد باشد و بدیش ریشه در خاندان و اصل و نسبش داشته باشد.

در مناظره دیگر، در برابر گزاره گویی های برخی، امام به گونه ای رفتار می کنند که در نهایت، آنچه حاصل می شود به ضرر مدعیان است. ماجرا چنین بود:

صعد عمرو المنبر فذكر عليا و وقع فيه، ثم صعد المغيرة بن شعبه فحمد الله و أثنى عليه وقع في علي. ثم قيل للحسن بن علي: اصعد. فقال: لا أصد و لا أتكلّم حتى تعطوني إن قلت حقًا أن تصدقوني و إن قلت باطلا أن

۱ - مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۵

تکذّبونی. فأعطوه. فصعد المنبر، فحمد الله و أثنى عليه، فقال: بالله يا عمرو و أنت يا مغیره، تعلمان أن رسول الله (ص) قال: لعن السائق و الرّاکب؟ أحد هما فلان؟ قالوا: اللّهمّ نعم، بلی. قال: أنشدک الله یا معاویة و یا مغیره، أ تعلمان أن رسول الله (ص) لعن عمراً بكل قافیة قال لعنة؟ قالوا: اللّهمّ بلی. قال: أنشدک الله یا عمرو و أنت یا معاویة بن أبی سفیان، أ تعلمان أن رسول الله (ص) لعن قوم هذا؟ قالوا: بلی. قال الحسن: فإنی أحمد الله الذی وقعتم فیمن تبرأ من هذا؛^۱

عمرو عاص بر منبر رفت و از امام علی ^۷ بدگویی کرد؛ سپس مغیره منبر رفت و حمد و ثنای خدا به جا آورد و از علی بدگویی کرد سپس به حسن بن علی گفته شد که منبر برو. آن حضرت فرمود: «من منبر نمی روم و سخن نمی گویم تا به من قول دهید که اگر حق گفتم، تصدیقم کنید و اگر باطل گفتم، تکذیبم کنید.» قول دادند. پس بر منبر رفت و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود: «تو را به خدا سوگند، ای عمرو و ای مغیره! آیا می دانید که رسول خدا (ص) آن را که از پی شتر بود، (معاویه) و آن را که بر شتر سوار بود (ابوسفیان) لعن فرمود که یک نفرشان فلانی است؟» گفتند: «آری به خدا» فرمود: «ای معاویه ای مغیره! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که رسول عمروعاص و تو ای معاویه فرزند ابوسفیان! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که رسول خدا قوم این (مغیره) را لعنت کرد.» گفتند: «آری.» فرمود: «پس سپاس می گویم خدا را که شما از کسی بد گفتید که از همه این ها مبراست.

در این مناظره امام از خصم و طرف مقابل، بر راستی گفتار خود اقرار می گیرند و از این طریق حقایق را بازگو می کنند که حاکی از منفور و ناحق بودن دشمنان ایشان است که خود را محق و دارای جایگاه و منزلت می دانستند.

^۱ - طبرانی، أخبار الحسن بن علی (ع)، ص ۱۱۸